

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

۱۵

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: *تذکره سادات*

مؤلف: *محمد بن محمد باقر گلستان*

مترجم:

شماره قفسه: ۱۵۸۵



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب:

۹۰۶۰۱



۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷

۱۵

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: *تذکره نیکوکاران*

مؤلف: *محمد بن میرزا علیخان شیرازی*

مترجم:

شماره قفسه: *۱۵۸۵*



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب:

۹۰۶۰۱





۱۵۸۵
۹۶۰۱

حضرت جلوائے رایتیہ ہزار روئے نقد و ہزار روئے جوہرات و شایعہ

و صد ہند آبریمہ اگر دما مولانا

ہر کہ شیرینی قدمہ شتری بی و بکوشد

ماکس اپریند با عمل برپوشد

ہمچنان عاشق شد و روضہ دہشت ہر کہ دران می پیرد با جی پو

کہ مطیع شدت کہ فرمائی بگوید و جز نیست از ہر مائی شود

سود ز کان یا بخر مکن بہا ہر کہ منظور تو با شری نفع داری شود

شمع پیش روئے زدنش نماید کل بہتت خوب و فی زنیوسف

رک جسم می خورد در سال قمر و عجب کفرستان کما ہر شود

ہر کہ منظور می آرد ضائع مینماید ہمچنان یا شجہ تہد کہ در آن شود

تا غمی دل نباشد فرتی پیکر دود هم کلمی بدید سیدی پهلوی منور
کاشیخ شهر بالا گرفت بعد از آن روزی که در کجای تو فتنه بودی
و خضر بهاب حلو کردی است که کشید در آنجا نیک نیک زده نیکو کردی
مبلغ کلی از ما که کشید کوشید به دست کلنگه و حای نیکو گرفت نم بعد از
چهار سال که در جهان بود می با بود کلنگه ها می کشید از برای
نخلستان قیصرستان بکند از جمیع حکام حکمین و فرمانهای کل
را بجان در دربار می جسته این روزها کار دراز دولت علیه ایران
در این باره نمود بودیم منزل من خانه می آید از آن کان می بود روی
نشسته بودیم خبر آوردند که می آید از آن کان که پرتو نمانده بود
فصلی شاهنشاهی ایران است که در آن آمده است که سلطنت دارد
غلب

اغلب احکام دولت نیکو است و با این شهر در میان بزرگ و کتوریا
نمزل اردو چون طهران و دیگر ممالک ایران قلع و لکری می کشید
بود به است حیرت مانند ملک که حضرت الاسلام براده ایران دید
کنیم و حقیقت که متخیر شویم زیرا که در پستان ارض ایران همه طور از
و عیار دهنده بودیم و می آید از آنجا که در آنجا می کشید و در آنجا
اعتدال داشت و شاه را در میان جاده ها در نوایه شاه در کالکه
نشسته بودیم و از آنجا می کشید و از آنجا می کشید
دیدیم ساطع را براده زد و پدید شد قیامی و شال در در کوهی وضع
که چینه الماس نر در عصا وضع در دست با تجلات خردانه در کالکه
بسیار قناری نشسته چینی انوکرا می کشید و الباس را در قیام

سنج و زرد پودینه مالشک تراشک شکر خنجرین و سب
 کالکه زعفران و کوبیده این شکر مجموع از در دانه میخانه در آن
 دست نوز با عمامه ری و معال خود در کالکه نشاند از عیال
 توجیه لعلک ارد محمد دم مایوس از نیر فانی خوبه که مرصفت کرده
 تفصیل بکار برد از دولت علیه ایران همانا سب از دین
 که این میان راه طراست غریب است کردیم که صبح رود
 که در شربت بر دیم خدشتان زاده زرد بکر علی طلوع بهمان
 هندی با لقای سیم مهمانخانه بعد از عطلی بسیار که حضرت والا
 از خواب بیدار شد و در نیز از برای صدف حاجی حاضر شد که هم بر
 پس از آن حاجت با کمال ادب ارشدیم دیدیم حضرت والا
 بادستور عظم

بادستور عظم در نیر شربت و قهقه الماس از نیر دانه کمال شکر مثل
 صدف حاجی است بعد از شش سال ستم بر وی مسمون طلعت و نفلون
 شیخ ضای علوانی قباد که تاج و آیه کسری کمانی مسمون خود را
 کفتم خباب بخود چه ساد و جمله است بر کتبه کسوت ملا و پوت
 حلوائی تهرتی وانی شکر زرد و نمطوخ کنی و مرید جمع کنی حالت شکر
 انشالی است که ختم نمک نیری قباد مولوی رومی قدس علیه
 در مشنوی در خصوص فیله

آشنایک فرت از ستم کرد و نذران ختم کرد که کسان و نک

پس و شد پوشش بکنند که منم طایر علیین شد
 جمله ایالک حال صیت این بکروین فزونی بهر صیت

گفت سکر درین دریک من یک نسیم چون من از خود
چو کلان ستم کننده صدمه بخش مریح به که نمیکنش
که فرات بیک پس فخر بخوان مرا در کن دین
منظر لطف خدا کنی گشته ام لوح کعبه ای گشته ام
ایعالاتین بخوانید شغال جبهه کوئیم حسن جمال
حضرت انور ان کلان شمشیر آن شرف از حد فرود
مکر تو نمندی که نام من در خفا نغوریدم برادر صدرم در
پدر پدر بزرگوار بودیم ترا کجا معرفت در سائ و جودا
ماست عرض کردم تفصوفی نمیده پیش باشد
ای با خرقه که متوجع است باشد ای قلش از یادش
که ام یک

که ام یک زبانه را که عظام در عین شانشان یک جاکه قدر
چقدر در آن کمر خردانی تن دارد اگر این لباس عایت را از خود
و خود قصه تو دست یاب شود از هر سخن کفتم و اندر دادم بخرج انور
زلفت و خود می شسته بود که طایر علیین بتا عاقبت طوف
تو نو ملگری در خصوص خدایت پس آن اعلان رسمی در نامه
های پند و اندرز که کلمه ها او را از هر ملی گرفته مجوسا بکشی و تاده
و از آنجا او را گرفته بپایان تاده در در آن خلاصه خدعه و حله دیگر
کرده بواسطه هر حوشم شیخی معزالله و کجا کجا می باشد غنچه
قدر قدرت بیانی شرفی حاصل نموده در آن بزرگوار می باشد کسی
ساز می میکرد تا آنکه از هر آن بکلیان که بصعوات و سیه و تلخک

امردی که از طران بخواه خود برده بود شب در آن می در کشته بود

او را بر دشت تبت در فیه کرد از قاتل مقبول شری در فیه کربانی

شرح لا تعلو ملک کتیه تحت ممالک و کل مملکت و تن

ککلیه یکی از شهر باقی می ممالک کتیه است یا شری سلطان حسن حکمران کتیه

در شهر ککلیه بود است تعداد نفوس ممالک کتیه عبارت است از چهار خلق و

قابل مختلفه هر که ممالک با نجا کتیه فرود شده است تعداد نفوس

زیاده آنی که خلق است از ممالک ککلیه مملکت حسن چای هر یک کافه

بجای تمام مملکتان از روی مایه می توان گفت که در ممالک ککلیه

ککلیه

ککلیه تقریباً چهار هزار نفر و چهار تن شری شری می کند که در هر روز

فرود شدی از دشت سر شده چهار کتیه می کرده ممالک ککلیه می کنند

تعداد نفوس هر ککلیه فردان از دشت و قتل است که تخمیناً یکصد نفر

از این سیف قلم تجارت ککلیه نه کافه می کنند ممالک ککلیه و تن

که عمق آن در بعضی جاها چهل چاه زرع طول نه و خاوه نصال از دشت

بر مایه شری حسن هر یک از این ممالک کتیه است یا شری سلطان حسن حکمران کتیه

خدا این نهاد و ممالک ککلیه است خاوه زرع شود در بعضی جاها

سیصد درخت شری می شود و آب هر دو خاوه شری است یا خدا

کوارت است آب خوراک شهر از لوله های شری شری است یا شری سلطان حسن

اگر شخصی بخواهد در ممالک ککلیه هر روز از صبح تا شب مایه وقت صرف کند

تمام کا خاجات باغات عمارت شهر بہر فرست تا کنند
 کو تا تمام قبایل مختلفہ رسیدہ و کسب و جود و فی فیکری
 خدیشی باشند همان چند ہرست کہ اورا کو کنو یا با سلم
 موسوم نموده ہر روز فرست شربوت و اغذیہ از یادہ دروگ
 روانہ است کہ عمارت انجا ہر اتمان از ان شد بخند و ہر گاہ
 دیگر است کہ تعداد ان فرستہ قیام است عمارت میان خانہ
 از شدت غیر سہم و نظر شود کہ ہر کی از ہا از ہی ہومان
 کصد ہا ہر جہت دانند اگر نہم وضع عمارت طرز با محکمہ ہما
 مفصلہ تہم بطلان ہما شدہ مطلب ہر سہ و ہما فرست
 ہرست ہا طرف محوطہ از یادہ تمہر کتیر یا عمارت باغ کہ

مندی

مندی خود نگاہا باشد یادہ از کو تو مان حاج شدہ است
 محال است کہ نہم تعریف طرشتی از کسی عمارت باغ ہرست
 و محکمہ انجا مفصلہ شہر و ہرست لک کہ کو تو مان ہرست ہما
 تمام انجا عمارت حج ان ولی است ہر ہرست ہرست ہرست
 در ایام ہرست ہرست ہرست ہرست ہرست ہرست ہرست
 ہرست ہرست ہرست ہرست ہرست ہرست ہرست ہرست
 ہرست ہرست ہرست ہرست ہرست ہرست ہرست ہرست
 ہرست ہرست ہرست ہرست ہرست ہرست ہرست ہرست
 ہرست ہرست ہرست ہرست ہرست ہرست ہرست ہرست
 ہرست ہرست ہرست ہرست ہرست ہرست ہرست ہرست

اگر دس سال در ملک نیست و همان حکمران بکمال است یکدیگر را سر بر نال
رعیت عاید شود و قدرت از او آید و شایسته شد که بدو انجمنی بگفتند
رعیت و فعله چهار ساعت حبس نماید لیکن قدرت از او دارد که غلام
تا نود و یک ساله از آن حذر روزی نماید بلکه سراسر و سستی
و شخاص تو که صاحب کثرت ثروت از نه دهم و آن محسوس وجودی
که هر یکی از ای که در دست کرد و در دست استند روزی بفرمایند
کاد و کوسند و خون نیشهر از برای فروتن و سجده شود و
و میکو و بطور تخم مرغ و سبب نمایی در شهر صرف شود
کال که بایستی که گرامی میسند و کصد و زنده را از
دیده و از هر کال که دولت بکشد سال یا کمتر از آن بخواه و انشا
میگوید

تعداد و بختی شایسته و قابل تحسین که از اهل طرف شهرت تقدیر بخواهد
نفر شو و حکما بکلیس برای رفع ضرر و سبب این خلق که
بناوشی بکمال ملک که فاش شود و بایستی بماند بختی شایسته از این بخت
میکنند که بایستی و از این طبیب بایستی هر روز که بفرج بخارا
بوقت تمام ملا میکنند که در دجله ها امانا خوشی ملا خطه شود و میسند
تا وقتیکه بهود جای صل کنند و در مشق متاع خود ممنوعت که از نامش
نیشهر و نایب که خیری که اسباب ثبات از این صفت میسند که
رعیت کرده از شهرش آن بفرستد و اسوده شد نصیحت بایستی بلکه
که از برای عموم نایب متوجه شد تقدیر بخواهد که سالها را بحاله
دو سه کرد و توان مخارج این نصیحت است که از طرف دولت

داد و شد که قصرهای این دو فرین و خورشید تعداد و مدد و با کاف
جاست بیایع و ایل کلیسا و پیشگاههای قابل مختلفه و هم قیاس
پرونت و غیره و کلکه محل ساخت و تجر عقل نیست که هرگز نباشد
مستغنی از سیاحت تمام نیست کی قلع است که در کلکه در کنار یا
مواقی تبصره مندرج کلیسای طرح مختلفه و تجر و ساخته است و در
خوان این قلع و برق و دولت کلیسای فرشته است و در برده آن
برق و خط کلیسای نقش شده که این برق و ماسحت و سید و علم و عقل
دولت کلیسای تقاضی و دولت سلطنت کلیسای و ماسحت و سید و علم و عقل
و قدر مملکت و ریاضات و حقوق کلیسای و ماسحت و سید و علم و عقل
این برق و سید و برق این و سید و برق این و سید و برق این و سید و برق این
و این که

ملاحظه کردیم بنقله که در آب هوای صفا لطافت که دارا می باشد
و سیاحت می توان گفت تیرج با با صفا و جمیع هندستان است
تا لاری مخصوص که از برای سلطه خایه ساخته است که در
عمارت سنگی لاری شخص که در دشت و لاری خایه از دین سلطه
عجیب قریب که هر یکی از آنها کما عتقا دارد آنکه اگر بخواهند
قدیم از چو این فولاد در این درستان افغان و لاری
قبل از این بود که جمعی سوار متصل کرده قیمت های که خریده
آورده در این سلطه خایه کرده و بعضی از شمشیر و خنجر و تیر و کمان
تا طایفه لشکرها قتل و شکار لوله های تفنگ بلند و توپهای کوچک
از تهره این برج که در امرا جانی خود در حال است و کسی نمی تواند
چیده اند

حد و اگر شخصی بداند که در این سلطه خایه چه چیزها
قسمت است که در تمام سلطه را اگر در میان یکدیگر می بیند و در میان
سیاهی دارد و در دشت که در آنجا قلعه است قریب که در لاری
بزرگ که کوچک خمار قلعه که در آنجا می باشد و در میان
ساده و بلوچان شک در توپها است و در دشت که لوله
توپیم لسان خبر می کند خلاصه این شمشیر است که نجاشین و در
توپرا با لاری و در دشت و خنجر و تیر و کمان است که خریده اند
توپرا با لاری و در دشت و خنجر و تیر و کمان است که خریده اند
مخالفت که توپها در دشت و خنجر و تیر و کمان است که خریده اند
قریب می آید که لشکر دشمن با توپها و کمانچه و تیر و کمان است که خریده اند

سنگر خاک است لایق قلم که نیست از بلبل و کواکب که گویی نیم
باغ عجات پادشاه گنهور است که در اوایل سنگبارش حاج لایق پادشاه
با خبر عرض شد بعد از نظر اصل طلب تا تصدیق دولت مجلس پادشاه
لکنور بگلخانه او فرمود و لایق دولت و میدوند بعد از آن یک لک
رسید که عبارت از بیست و چهار تومان لایق پادشاه و بیست و چهار
او داد و بدو را بایم این غرامت مثل قرض باغ لکنور خند بکند و هر سال
قریب به آن غرامت باغی طلعت که هر یک در آن وقت به کار دارند
باغ از این جو مجکده خبر ده باغی مضموعی باغ حبه بر می راند
و حیوانات زنده خبر ده باغی محبت و خبر ساخته از بلا و صحن
هر کاندن گلخانه پادشاه در کربانیده و حاجت ده از این باغ
آوردند

آوردند خبر ده و باغهای گلخانه که اگر کم کرده این حیوانات را قفس کرده
ای و امید بندرهای خود و بزرگ سعید و ده زرد و گلایم زرع قد
ده زرع باغی مختلف در کوچه مضموعی سوار آنها ساخته و باغها را جدا کرده
بعضی شیر و مرغی گوشت و مرغی طوطی و مرغی پادشاه و مرغی
مقرر طوطی و حیوانات سالنا منقطع شصت و چهار تومان از این باغ
عش و طرب این پادشاه بود و از این باغها می جسد و لولان بکند و کل
هندی که کان نمک در خود و نخل است عایشای عالی و غریزی
ساخته که هر یک از این طوطی و شمشیر و طرف این باغ و طوطی و
خایانهای سیخ و خبر و باغهای گلایم و باغهای دسی که در آن
شخص مضموعی که و از این باغ شود و باغی پادشاه و باغ

بهشت ائمه آل قوت در روح الدقیقه انداره منجی حالت صوری شهریار
کو گزید و در نظر زینهار است و لا غیر ششباری و بیست سلطانی
در وجود ایشان بود مدت چهل سال در او بود عشق و طرب شریف خود را
صرف نموده چهره داشت چون ماه نور خورشید که در نصف ده ابروی
سوت که در آن سار عدل تنه بانی رسیده که توان بکشد
تا بیک ارد که هر دو مشاطه کان بطریق انبخت است انبرک میگرد کرد
و ایشان را جوهرات خندان در گردن بوقهای سیمین گویا از اری رقص
در باد استیاح و خراج از لولیان بهفت کشور میگرد در خواندن کی ناینگ
و علم موسیقی و این استادان فن بود خلاصه بهشت عیش و نشاط
را هیچیک از سلاطین سلف روی زمین ندیده است
کنج

کنج از ادکی کنج قناعت ملک است ششبار میسر شود سلطان
طلب نصیب فانی کند صاحب عقل عاقل است که اندک بدان را
آنها بهر دو ابداع لیسکی در غایت ذوق فرح می کشند از آن
سعد عیش و سرور به غفلت کند و وقت فرصت شود و وقت نکند
خلاصه بهشت طلب لوسطه حرام باشد از دست نبرد و بکشد از آن
کو حکایت است بلکه عنوان گفت که در هوا و ضعا و وسعت کو چاه و در بعضی
ترتبات از اری گزیده انسان خوشه بهر ابدن است تماشاخانه ای بسیار
و کاخ جایت بسیار و ادب ملک از اری عیش طرب بهر ملک
حراج و ششباری شهر نما کاخ و کتبت و تعاشب چون در روز
نما مل شهر اقصی و غنی از هر که در می مشغول عیش و نشاط است بهشت

در شرح و گردش در خاک طرباک غم کویا بد نشد هر ساله
 وعت خود را در این بیابان داده و بر ساد و فرسوده
 هرگز نبرد که در این بیابان شبست جریده عالم دوم ما
 از شرح لایق و مان کلکه که در خفا رخصت
 شرح حال معلوم میسکت بر ما از اینها
 ماحسن کوفه حالات و سبب که
 خیر طریقه که در تصرف و کثرت
 از کلکها آوده که با این سبب و با چهار این سبب و کلک
 کاتب جرب و کثرت این عبارت از خود بر این مریض
 خیر

خیر و سبب است و از این چندین بر ماعدان که از سبب کان با قوت
 و معدن نقره و سبب است که تمام کرده از معدن با قوت و سبب
 از این معدن با این که نفع از این معدن شود در این سبب
 رنگین که از این سبب که این معدن مخصوص خود باشد
 و از ده که یکی از این سبب که این معدن خود را در این سبب
 میزند معدن نقره و سبب که این معدن خود را در این سبب
 اما این سبب که این معدن خود را در این سبب
 با کمال جاری این سبب که این معدن خود را در این سبب
 یکم سبب که این معدن خود را در این سبب
 بقدری نرم و سبب که این معدن خود را در این سبب

انچه من است و در راه بران چنانچه خلی و کلام از عمو میام
 گشتن این قتل غارت دردی از خلق او در دست جرم میداند
 گریه صوری مردن این بدست لاکوتاهه و محمود لطیف و کرامت
 کسوان کند و ساکن و در میان و در مردن چنانچه میکند و موباش
 مردان چنانچه ساد و در دست سلسله اند و چنانچه سلسله و
 روی شمان که در دلو که چنانچه خالی خالی است و در میان
 که خال از دست خط و خط که کسوی است که خوان میکنند
 پیش پادشاه خوش اند و در میان که در دست که در میان
 عمو سلطان و در دست سلطان خود و در میان که در میان
 این پادشاه چنانچه خواند که هر یک مقام خود را در میان دارند
 در دست

در دست سلطان این را در دست خود و در دست سلطان که در میان
 چشمه خود از روی کرده بود و در دست سلطان خود و در دست سلطان
 و آن مستر در علم نجوم و سحر و قضا و حکمت و موصد و در دست سلطان
 این علوم این نوشتن این از قدرت الهی خبر میداد و در دست سلطان
 ما در لغزش و در چنانچه مخصوص در دست سلطان که در میان
 همه در دست سلطان که در میان و در دست سلطان که در میان
 در دست سلطان که در میان و در دست سلطان که در میان
 نام است حاج و در دست سلطان که در میان و در دست سلطان
 این شهر را در دست سلطان که در میان و در دست سلطان
 متی نام است که اگر بگویند و در دست سلطان که در میان

میوزند و بواسطه همین احوال خانانی در درباری و بیرون شاه
نشانان خلاص خدمت نمایند و بارگاه شاه سکون و سکون
از قاعده این شهر یاری و فرمانروایان آنها نقطه بخاک و کرده و در دولت
دارای رعیت پردی باده از جاده خله دارد غالباً به غیر
داده اجرم مردمان در وضع در جلوس این شاه عادل و منتظر است
و بخانه این شاه که عمارت طاقهای آن عجب احوال و فصاحت
مردمان و خلاصه و لاجرم بطریق منقش کرده از سایر خلعت
عاریت غیر از ده فرش اشرافی و شمع و سایر غلامان و غیره
در روغن با حق و شرف میوزند و دیگر است و در
جاده دیو کوب و میوزند از در جلوس این شاه لایزال
معین کرده اند

معین کرده اند تا این لایزال که تحت علاج خردمند و مسکون و شادمان
بسیاری از این علاج بصورت تویشیده اند که با شرف و شرف
طوقهای این کردن و با شرف اند که همه غلامان و داری این است
صفت که با میوزند و شرف و شرف با شرف و شرف که کرده
از هر یک مسکون و داده و شرف و شرف و شرف و شرف
ما و شرف و شرف و شرف و شرف و شرف و شرف
حرمهای این شاه میوزند و شرف و شرف و شرف و شرف
آوردی جمیع وزراء و اکلان دولت و خلایق و شرف و شرف
استاده و شرف و شرف و شرف و شرف و شرف و شرف
اندول جمعی از حرم و شرف و شرف و شرف و شرف و شرف

در دست هر یک عطری با زعفرانی طرز پس بدین صورت میکنند
 بلبوبان شیره می چین از مساجی است که تمامی اعضا می آنها
 در زیر دهن استوار است لیستهای نهایی که میون خود را چون
 عجمیه کرده پس روی او را بر سر زده اند و خندیده
 باشد از شدت برده و در میان خال و لکه که تمام بدن را می پوشد
 عریان است لکن زکری از زری که میون در دست نهایی از
 با قوت حمد و الماس می کرانها حاصل از شیره طوق کردن پس
 از طلا جوهرات کردن از سوارهای مصرع و درین ساق و عروق
 از شیره شمع در دست پس وضع آمده تحت جلوس میکند و
 پیران در پشته فشان میکنند و دیگر شیره میانی بدین جهت کرده

باب دین

باب دین کس این لای پادشاه است و شغل کار مدظرف میگرداند
 در حال دولت که پادشاه اوقات میکند که تمامه میباشند از جلوس
 پادشاه وقت و مقام در راه در خود سوال جواب آنها پادشاه
 در حالت خود است جلوس پادشاه داده و هر ساعت طول میکشد و
 و فرامین آنها تماماً بر روی یک دست می نوشته شود در هر حال که
 عینی آنهاست تمام حساب دولت است که روی کبریا می شسته
 شده جمع کرده و خدمت حضرت که میزنند آن قدر بسیار از انوار
 حساب سال از برای آن که می کنند تمام حساب مالیات و دی حساب
 تحلیله هر کس که به حساب آید آن شب غرض است که حساب
 تقریباً کرده امدی آنکه می طلبند از آنکه شخصی در حساب

شمرده غلب عینت آبی آنها چکل است و رنگ می مگردند خوردن آنها
سبب منی موه چکل بود اما اینها پوست حیوانات خاکیهای آنها در
دور درختها آشفته میباشند و بوی که بهم است با بوی خردل اصرا
ند است مثل حیوانات که مرده کا و کوفته میارند آنها جماع میکنند
بطا صورت آبی و دشتد و با حیوانات خردل قهوه و تنهاری
نداشته و نمک ملت ایران این که در اصل سلطنت داشتند
جمشید و خضر و قاجار و فیروزشاهی روی تخت زرین میباشند
از این راه سلیمه از زبان سادات محلات میباشند و هم مثل
منابع و خیرات طریقات و دشتد و انواع جمیع ملها
روزی نوید در صفر و کرمای از روی اس و برین بود که

که خرد و نهانش دست بر آنها حلال مباح بود و خوار و ضعیف تر از
 سوادین باشند باری دولت بخشنده که قدیم مملکت استانیست
 بر آنکه آنها حاکمات بود و در عهد و آن هشتصد ساله جدا از هم
 در عهد و سلطنت میگردید که نامشان میزدند و نگه میبردیم که فوت
 نمیداد کرده هر دو بر سلطنت یک احسن و دینا و نوا و مسلمان را بر
 کرده نهاد آن خانواده را از روی من و بگو که خرد و نهانش دولت کرده
 بنده و فرستاده و سلطنت ملک الطوائف امر و در عهد و
 زیاده و نهانش سلطنت تا می شد که نهام دست نشاند و دولت بخشنده
 در دست یکصد و نه سال که نگه میبردیم که نامشان سلطنت
 بر آنکه استانی تصاح شده اگر مودت و مسلمان حاکم
 در مجاز

در مجاز استانی نهاند که نگه میبردیم که خود و اولاد و جویان و نهانش
 بنده و فرستاده و سلطنت تا می شد که نهام دست نشاند و دولت بخشنده
 دولت بخشنده بعد از هر جمع مباح و مملکت استانی از هر یک که خود
 نگه میبردیم که نامشان میزدند و نگه میبردیم که فوت
 یک صد و نه ساله که نگه میبردیم که نامشان سلطنت
 من و بگو که خرد و نهانش دولت کرده
 تریاک استانی نهاند که نگه میبردیم که خود و اولاد و جویان و نهانش
 صل شود و نهانش سلطنت تا می شد که نهام دست نشاند و دولت بخشنده
 بر آنکه استانی تصاح شده اگر مودت و مسلمان حاکم
 در مجاز

در دست قبا و تیره برای ملکه افغان بر سر شد ملکه افغان کج
 یکده از اثنی عشری کج با و از برای عید میخ و دست بند لباد
 ممکن نخواهد بود از اثنی عشری طلای نام در خپ سال که فعال
 لندن ملکه لیره یکسی بکنند ارکان بکنند و آن لیا در دوره
 کرد و توان بالیا یکسیر تریاک مشک مشروبات خانات ششم
 خلف سارامی یا کبابی خرب کج شادمان با قبا و حاکم
 انگلستان نوشته نوابهای پستان بجان استقلال
 دار و عیان مانده و در و غلبه یکسی است که کم این ششم با نجرار
 باران باشند که تمام این سلطنت ایران از کجا و کجاست
 نزد و یک یکسی شد بالفعل این کرده و این سلطنت
 و ثروت

و ثروت بکنند دولت یکسی اند بر برای قبا و تیره در دولت سارالیه
 و بر بکنند خود در نظر میاید از غلبه یکسی با کج و عاقبت
 لندن انگلیسی بکنند و آن و سیر و برین فرموده لیره کج
 و صیت نموده هر دو لیره که مالک تجارت مملکت هستند مالک تجارت
 کجای میخ و دیگرین باشد و با تیره مملکت و کجاست
 مانده که با کرده که کجاست با تیره پستان استقلال
 بجان سار و صیت لیره کج شادمان در اثنی عشری و
 و لیره لیره کج شادمان در اثنی عشری و لیره کج
 خیالات خود در اثنی عشری و لیره کج شادمان و صرف کرده
 در جنگ سوار سپهر دولت و لیره کج شادمان و لیره کج

و صاحب بیک بر دولت سرگردان که ما میباش در صفات است
عمد دولت هر الطالت و در عادت و نکست مکن ازله و داعی این بود
دولت رسیده بعد از جنگ دولت عثمانی قات و نیم خود را در صفات
کرستان مصرف شدت این که در آن غنایا و در هر سر
حتوه چهار حوت ثم قد را بلکه تمام کرستان منجر کرد به یکصد
نرنگان که بدست شصت هزار این قوم خوشی ابر بر آرد
هر روز عدت آنها منفرایه تکیو کلفت هر روز دولت روس در صفات
کرستان کرکان را در مقصودت اصنافی نرفته و نقد با دولت کلین
نزدیک شده اگر قصد مبر عت دارند سه پهنه نیم خورند
یکی اعلامی کلین که تمام کرستان بغان این حرکت کرده
موجات

و جیات نوشت دولت کلین با روس آفتابین کرد و تفصیلات را
نوشته است محل تعجب صاحب عقول است که نخواهد تمام پات
کتابت در این نیم ممکن است میگوید این با تمهید خط قیامت
که ما قصد کرد نفوس بدوستان با طاعت خود را بجهت کرده و خود را
محبس طایک بارت که حک فغانا کرد که انداخت و بی فغانا
مخلوط می شود فغانا ما جنگی حقوق شش باج و خراج داده اند
به فغانا این سکندر این شد و تا تصور کرده اید حال آنکه هر روز
میداند در وقتی که دولت کلین و روس در امری بسیار آرا
بکنند اول شش قراول دولت روس علی الکرکوس باشد فغانا
دولت کلین شش تکیو کلفت و نیم نرنگان است و بر بیدان است

مال برار است در زبان پادشاه اول سلسله قاجاریه شاهی چون بود
 ایران عهد اضعای محبت از رفیق حال اینکه دولت ایران از مصلحت
 افغان تیون کشت باموقع تیر از رازی اس و افع کوه است
 همیشه این دولت قوشوک مهران از خود بخانده خلافت مهران کرده
 دولت ایران بواسطه وضع طبیعی با دولت هم جوار خود دارم محال است
 مقاومت نکند که خارج از مرز کون است و نجاتی فصل است
 ما حاکم ایران از نظر تمام خلاصه مسئله طلب از دست
 مقصود است اما کتب ما بود که انکلیبها گرفته اند و در هم سرساخت
 خود چون این که کلک خندان تو فک کرده محله جعبه کتب
 شکسته است و آن کرده مشتاک صاحب که سکری اول است

الالباد

آلا با مغربی شاهی است و میان بود از روز بخانه شمشیر شاهی خود
 باز در مجت فاسی باند محول فرموده مذشر سال آن صاحب کور
 با هم بودیم از همه تیره آسوده کرده اند که بعد از شش سال شاهی شدند
 بساخت ایران میدیم

این شخص از جمله فاضلین بود زبان فارسی عربی ترکی هندی
 فرانسوی و روس ابر حبه علی تحصیل کرده بود در خلافت حسنات است
 اول شخص بود در او خبر صدارت حرم سیالادار دندار کوه
 مذشر دانه نام بلوکات فاسی که از اضعای عترو است
 کرده از پدرش ایمان پهلوان است فاندان فیه چهل و تمام
 بلوکات حکمای فاندان به قدم چینی و ده و شصت سینه

بادوام مال نیکو در کمان صفهان آید چنان آید در ملک
ایران و اوج دهند قوت است بل ضایع کاشان نهند که مع
دشمن باشند محمل کاشان در پیکار اصل و پاره ای تسمی که از قدیم
خاسته است سبب آنست که دوام قیامت با مملکاتی که در پاره
فرنگی در دوه طول نمی کشد که نمی کشد که در پاره و در کوه
قابل لایس برده طاعتی خود در کجا عهده اند که تمام نمائند
در شش شعبه آن حالت مس طلای است فشار دارد و دارد و دارد
پول ایران بملکت خاور و در تقدیم میون متاع ایران بملکت خاور
شعرا خانه ای کاشان بکلی بران شد متاع آنها فاسد کرد
اصل صنعت بکدی فاسد خور تمال تسمی خور تمال که مایه نشت
زکافی

زندگی میکند تمام کاشان بکلی تسمی خور تمال صفهان بکلی
ایران تهر در کوه و در تسمی بکلی تسمی تسمی تمام نم خود ابرود
مال تسمی بکلی تسمی تسمی تسمی تسمی تسمی تسمی تسمی تسمی
بکلی تسمی بکلی تسمی تسمی تسمی تسمی تسمی تسمی تسمی
الده تومان بکلی تسمی تسمی تسمی تسمی تسمی تسمی تسمی تسمی
بکلی تسمی بکلی تسمی تسمی تسمی تسمی تسمی تسمی تسمی
زینای اصل صفهان که تمام اشتهار شد زرمی تسمی تسمی
فرع تسمی بکلی تسمی تسمی تسمی تسمی تسمی تسمی تسمی
ارشمی دوام ملک خور تمال بکلی تسمی تسمی تسمی تسمی
نیم تسمی تسمی تسمی تسمی تسمی تسمی تسمی تسمی

نجاه تو بجز کفش زانخت تو مان ای جهان تو مان از کشتن
مناور بجز هم این مقام دولت است یا اعلو تم است یا خوش است
نجاه تو جهان و حق الاهی سلام سوگند است که درین کره ایست
ایران عالم و انصاف و رعیت و بی سطرش در روی نیست
انصاف بهر سپید و لایت صده رشتان از برای تو نهاد
دست بند و خنجر کردن و کشیدن نهال است منقطع کتب
بکس لول اعتیاد مکر در درگاه و سب ساری و احوالها
فاخته و مشرب و خند و لالت مکن که فی رتک است که طبع
خانگی ندارد بر سالک و لایات بهایانها فروخته و تماشای و کلفت
بکفر غریبی تقال نهرو شده و کون شود در ایران بج
و معلوم خانه

در هندوستان به پیدایش و غزاله است و گوشت آنم خندان مطلق
نیت کوفته و او فراتر اند و خواب دیده اند که خاک انگاه
برویش است کون فلان مثل کون فلان از دست نه باشان ویزا
و بخوبی بلند و نما اما بهی مرغ و مرغ و بهی بهی بهی بهی
قیم مرغ و قوسه ای قیران باشد که چای و صحرای نایت که
بازی کن ایران را کامل میزند عدوی تو مان ای چمن و
بلبل هندون کی نجاه تو مان است آنم طرف بل فغان
خود هندوستان بلبل گل سرخ ندارد ولی بلبلان سرقت کلر
مت خنجر ارد که از او قدرتی زوق کلر است از خلاصه
شهر بخور در روق و هوا سوخته صفا بهرین شهر هندوستان

وادی بجای ملکمان بل تنه بشد خبری زانی خیر است
و شیرازی شغل کس بدوی است در اعتدالی و این
مداول است بجان بزرگان بند و کمتر از امارت و غیر از
یک مسجد لمان بجای نامی یا خبر دیگر نیست که عامل کرد و سنان
و کلیسای عمارت عالی شده و همه روز مشغول با دوی و
و معانی اینها بسیار است و اینها بهر خبر است با حق و عاقل
و شده بوقی و روشنای یمانی بسیار است
که در ایران باقی یافت میشود و جمعیت تعداد و همین

تقریباً جاهای شصت نفر است
حالات و معسومات شهر بگو که عرض

شرح حالات و معسومات و فقر

حیدرآباد که متعلق و لطافت

مالک کن یک مملکتی است حاصل خبر واری چندین مقام
که مجله معدن لمان این ملک است سی و چهار اصل مرغ این
این مالک نعمت است از حاصل خاک این مالک فقر حاصل کرد
تومان ایران عاید از این است نظامت شود حکمران پادشاه
این مالک علیحضرت نظام الدین جان بکار است که غرض نفس
پست خ سال میکند و در این است هزار و نه نفر است
ریاست مالک کیاست است که هر یک و حامی خود را

الف که در دستند اگر در شهر بماند که هر یک در جایی خود و در
 از اصرارهای قوم بنو هاجب که در سر راه نقدی مانند سلطان
 و شیران نهالک خلب مسلمان بودند که هر یک را ج و خراج بستان
 و مانی او را در کجایان میمان که در ده و در خاق و شجاع جمع
 سلطنت و ملوک الطوائف هندوستان برتر و بالاترند هر روز
 قشون و سوار که در پای تخت این پادشاه حاضر گشتند
 از شتاب و سوار و اعدایه نظام با اسلحه های خوب مرعوب
 که کمتر از سوارهای گلشن میشدند و جلال مطلق این سوارها بگلشن
 که از نظامت مواجب میگردیدند و این شهاب و سوار و اعدایه
 قشون و سوار حشی و هندوهای شهر بیک میباشند که در بهار
 و جنگ

و جنگ بی شوق تمام قاف میشد مواجب این سوار سوار و سوار
 از حکومت او میشد که تا آخر سال و یا سالی حکومت طلبکار میشد
 مبت بر اصرار و حشی میشد که در تحت است یکی از سوار
 خوشایان یا یک نفر غریب بشمار تمام حاکمات و اشراف این است
 قیون گفت بعضی است از این سوار که در تحت است و هندوستان
 همراه و بزرگان شهر بیک و سوار سلطنت بکار و در اعدایه
 نظامت القاب مخصوص همراه و سوار و با خود و او میشد
 بیان القابها میهند و میانی این است و میانی
 و میانی همراه القاب ابالی ایران کو یا از اهل نظامت سوار
 بمحمد القاب را و همراه سلطنت کن برای معلوم کردن این را
 و در است

تفصیل مقامات سلطنت نظام حیدر کن

نواب محی الدین خان خورشید الملک خورشید الدوله خورشید الامر

خورشید باصف جنگ بهادر

نواب میر توپرخان مشا الملک مشا الدوله مشا الامر مشا

سلا جنگ بهادر

نواب شمس الملک شمس الدوله شمس الامر آسان جا بهسلا جنگ

نواب آفر الملک آفر الدوله آفر الامر مخلصا جا کجا قتل

جنگ بهادر

نواب منصور الدین خان منصور الملک منصور الدوله منصور الامر ملک

جا منصور جنگ بهادر

نواب

نواب میر عثمان علیخان عثمان الملک عثمان الدوله عثمان الامر

عثمان جا بهجنگ بهادر

نواب میر علیخان میر الملک میر الدوله میر الامر ایرجان

میر باجنگ بهادر

و تمام اسم و القاب و شرفات و یک مهر چرخي بخدا علی بازو

اسب کند پیشود

قهرمان الملک قهرمان الدوله قهرمان الامر منظر جنگ بهادر

مقام الملک مقام الدوله مقام الامر اشیر فکر جنگ بهادر

آشیر الملک آشیر الدوله آشیر الامر میر باجنگ

اعما و الملک اعما و الدوله اعما و الامر خورشید بهادر

فتح الملک فتح الدوله فتح الامراء نصرت يا ربک بباد
سرور الملک سرور الدوله سرور الامراء منصور بک بباد
فیروز الملک فیروز الدوله فیروز الامراء خسر و بک بباد

سعاد الملک سعادت بک بباد

عن الملک غرت يا ربک بباد

اسامی القاب فی که جو این سر
نوشته در سلطنت حمید میرزا
پرویز

بسم الله الرحمن الرحیم
نواله تاج محل القاب
محبوبکم محمل ملک قبا
شیرایکم ملکه جهان قبا

نارنگ

نارنگ بن سیم محمل عالم
زیاکم طلعت الدوله بک
مهر بیکم شکر محمل شکر الدوله
ستار بیکم عصمت محمل کائن الدوله
غرت بیکم غرت محمل غرت الدوله
بد بیکم بد بیکم محمل بد الدوله
سجانه بیکم شمس محمل سجانه الدوله

سواری بیکان این شهرت سواری بیک شمشیر شهرت سواری

یا قی شود بود نامی سواری همراه که فیصله منتهی تمام شملت

که در سایر ممالک هندوستان بدانی شود غلب این شمشیر بود

از طلا و نقره و جواهرات تحسین در این ممالک هر کدام در آن

مواجب کلی شمس بقی اسبانی خود را غلب در هر جا

قیمتی پند باز و بد جا هر کردن بند های مروارید و الماس

بخوشان میزند و هر یک از مراد و برکن که سواد بسیار است
 به سر راه میزنند و در جلوانها تشاره ده و عربها و غلبانند و تشار
 و خبر میخوانند و هر یک از این مراد که نشان دارند و سر و خانه نامی خوانند
 تشاره یا تشاره در می بخوبت تشاره میزنند منجمی است که تشاره
 بزرگان امرای پادشاهان تشاره نامی خوشگل سازند خواننده است
 چون مذنب بل تنن ضمیمه محرم است اندازند از مراد و تشاره
 همین طوری سواد و نخل خوش در کمال معنویت نگاه میدارند و سبزی است
 که در مایه براتر و مان موجب بکفیزان خوش گل خواننده را میدهد
 هم چشمی غریبی امرای بنج و ایرک دارند هر یکی محدثه است
 خوشگل سازند نگاه میدارند البته هر مری کمتر از پنج و

سازنده

سازنده دارند هر دست عبارت از شش نفر است و این چهار
 خیلی دوست و محترم میدارند همین طوری که خانهای عقدی خود را در
 محفوظ و با احترام میدارند این طوری که اینهم خیلی محترم نگاه میدارند
 فوق العاده میدهند به شیمی و ریاضت عدت و لولیان فحش دارند
 فغان کین لولیان خوش شیرین شراب و شرب چنان بزرگوارند که
 سرکان خوان بخار این خانهای مدافع بجلاده مرسوم و بجا
 که از مراد و مالک خوشان بگیرند و شرب که نوبت بخاتین باشد
 در رقص خواننده کی بسبزی و لولیان و کار قاضی خوانند
 که در انعام مخصوصی اند که زیاده از مقرری شان عاید میشود پس
 رقص کی از خانهای بری کمتر از هزار تومان میشود طلا و

و بواجرت با عین طوق دست گرفته پیش میزند ولی صبح
 لباس آن چنان خوش آیندست رخساری ایرانی اگر حار قدر آ
 باشد نسبت از آن لباس می پوشند ولی در بعضی طهارت
 و غار گرمی غار کرده اند و جانها بشدت برقی نهایت و بهر
 آنها هیچ نسبت بر نهایی یافتنی دارد ملاحظه فرمائید
 کلامی محبت آن چنان تصرف در دلها و جانها دارند که
 بیان آن در آنکه در سرهای او داری شوان رفت
 خبر نمانش ناکر است یا عاشق را که ملامت
 کند یا ریش حیدر باد و کتب قبایل مختلفه از
 مسلمان هند و شیعه و سنی و مجوس بنامی شده اند

نقوس

نقوس شهر شمشاد و دست نخا بهر جهت شود و این نقوس
 و بی خرمی کم است نصف مخلوق آنچنان مسلمان و هند و حبش
 نظامت بشدت بهر این راه و بزرگان هر یکی برای خود بزرگ
 دارند که داری و دست نغز نو کردند صافهای هند و سیم
 صاحب وقت که در دایره اول شده اند بهر کامیکه خود دیده
 نگارنده و حیدر باد و بودم از برای ریش نکلیس و اول لایم
 بود یک که در رویه نظامت قرض خواسته نظامت کشتن
 از طرف قرض بکنید من ضامی کنم از یک بندی شمس
 یک که در رویه نکر شده که عبارت از چهار کرو تومانی
 باشد تا مدت چند زوده و نخبه قبل برده از خانه شخص است

پول با میکوز عقل حیران شد که نه بود اول این بند و کجا خورده
 کرده است قرا که می گفتند خوراک و زندگانی من خبر بود
 کشای خود بود و او است شب و دیگر آرد و یکپول لبه
 که بیت خود شمع می کند لباس عبات چنان روی
 که لباس است که مثل لنگ بهراف خوش چیده است لبها و
 بند و با یک صاحب الف و کورت بند همی حالت را دارند
 جنی روی من این قوم جسی لب در خوش تر و تمام کرده
 ارض دیده شده این اشخاص عمارت صد بار و ما
 ساخته اند و لی چه حاصل که بغیر اعیان و طفال و این
 اشیا نیک مرسل بند میشود از این پل اشخاص صاحب

دولت

دولت و شرف و آید با و شکر ای شهر غلبه بل نین شمس با
 عمارت با شکوه که غلبه اطلاق و لا بد و متشکک که این جایا نهای و
 و کاکین مرغوب بازارهای خوب خوش ملوک با شمع و در چشمه
 و بیرون شهر باغات میوه جات حکما طبعی در که است
 برابری میکند روزگار بسیار بزرگی و بیرون شهر جات که شرب
 خوشگوار می دارد حیدر آباد و طراوت هوا و لطافت و ضحای
 شهرهای هندوستان است غلبه در شب باغات شهر و در
 از او به جات و بیشتر درخت فلفل سیاه جوینده می بخشد ملها
 و دیگر میوه جات نهی که در این اسم آنها را نمیدانند و است
 غالباً خوراک بل این ملک فلفل نهی است میل و فرخ و در فلفل دارند

فضا یکپارک گوشت را یکبار فلفل و دو سه پیرسل بر روی
 او در حیات رخته و کمال مزه بخورند پلوها که طعم شود و بپزند
 ساده آنها که مقداری گوشت میان آن میکنند فلفل سیاه و پیر
 میخک مل را کمند و همان طور درست میان پلو میزنند
 پلو آنها عبارتست از یکین تیرنج نم من و عن کین شکریه غیر
 عرض آب کلاب میزنند طبخ آنها طوری است که پلو را طعم میکنند
 امکان در وقت کدایه تیرنج آن برنج بچسبد و از آن رسیده است
 که پلو را در میان دیک رخته و وقت جوش آب از آن جدا
 میکنند و لی طباخ های سب و برنج را صاف کرده پلو
 میکنند تا این ترتیب که عرض شد پلو خودشان و غذای مخصوص

انهاست

آنهاست و دیگر حلویات و شیرینیات قائم مختلف میباشند
 اهل این شهر غالباً خوش مایه خوش لباس هستند لباس اهل این بلد
 مثل سایر شهرهای هندوستان سفید است لی مراء و برگان که در
 بند جواهر و مروارید بگردون خودشان میزنند و بسیار خودشان
 بجهت ثبوت بند طلا و الماس می زنند و جواهر قیمتی
 و جبهه بر و کلاه نصب میکنند تقریباً در شهر سمرقند و اهل سمرقند
 است مراء و برگان و شهر قشلیا که بود و جاهی طلا و نقره
 مرصع دارند و می فروشند جواهرات و طلاهای ناب که در شهر
 حیدرآباد پیدا میشود و تمام مملکت هندوستان بکار آن
 معدن الماس در محمدآباد که یکی از شهرهای حیدرآباد است

دوستانه گفت که پادشاه حیدر باد میباید شسته کردن بکنج
زمره که در باروی بود از شعاع آن باریج بارات مرغی میشد
الماس که در سطر وی سینه واقعه بود میگویند آن لباس
بیشتر وزن ارد که عبارت از وصال نیم ایران باشد مردی
مقال بیشتر و انهای مراد هر یک فی الجمله از حدیث گویند
راست هرگاه بنحویسم از جوابات از ترتیب تجلیات حیدر باد کن
مفصل مشروح غرض ما یم یقین حمل ابراق و لاف کراف
و دروغ و خلاف خواهند نیت ولی کلیه این بنده بخانه
سیاحت و دفع کوشیت تا چه قبول و قنده و نیت
این سلطنت شد و هزار سوار وی بر پایده را موجب مبدع بود

قرب

قرب و کرد تو مان واجب مراد و برکنان اعایید اردت
بنا خاک حاصل خیز و طرب بخیز ملک کن است و بکفر نمی خیزد
آباد شهر کنند را با دست کلین با انبار از روی علوم مهند
موافق و انخواط طرح نخت از مراد کنند را و یکی شهرهای ممتاز
ترین شهرهای هندوستان است و هزار نفر قونالدات است
در شهر مشایخ خلوت سر با خانها مصانخانهای بسیار
از طرف دولت کلین ساخته شده است غایت بسیار
از قبیل شاهان و باغات خیابانها و عمارات بلند
شش وجه کلیسا های با شکل مختلف بازارها و معاره های متعدد
بهر قشک مخصوص ساخته اند که واقع شخص از دیدن و سیاحت آن

آن سیر نموده است تا یون کا غارت را این نزد شهر ما
تقد و حجت شهر حمل نرا نصر کلیسی نصرانی یهود و مجوس
مسلمان قبال مصلحت و شناسانی و پیرایه شهر عمارت
آخر این کار و الکتری می چید آباد و اسکند آباد و یا طبعی است که
عرض طول آن کفرخ و نیم است عبود و کالک بخاری و بار
از وسط این یا حد است که در طرفت بسیار صافی و شکو
و شیرین است کلیسیا با تمام مختلف تقیای که چکاشه از طرف
عبود و کالک بخاری در روی محمد دریاچه قنوج میرود و در
ساختن منسوعی کا غارت بسیار بزرگ ساخته اند که با چای
مثل پاره های که در غار پرون میاید انجالت کمین نیز چار پرون

بسیار قیمتی هر آن جعبه با محکم می بندند که تصرف نباشد و کل آن
 بند و ستان آورده و آنرا آن جعبه با رنج قران میروشند
 و قشکله سر جعبه میبندند و دوازده دانگه میکشند و در آن
 خنجر و خنجر و سایر موجات را می آید که تصور از آن
 از کتب یاد شده علمای شهر حافظ کلام است که در آن
 در و میسجد می حرام میدانند خاصه شرابها که از آن فراتر
 میآورند آنرا نجس میدانند که از دست فحش و نهمی برود
 اما دست می خودشان کی نوع شراب اچستی ترند او اند
 که حلال بلع میدانند تمام مملکت هندوستان درخت
 خراج میبندد است که مستوفیان تمام روزین آنرا تعداو

شماره

شماره آن جعبه میبندند و آنرا طبعی است و میوه و بارند آنرا
 آنرا میبندد کورت می و کوفه فایده بسیارند و تقصیل هم
 سال از اول بهار تا آخر استان همه روزه وقت غروب
 هر دو پا زده نخل خرمایک نفر بند و موکل اردو با کوزه آب با
 درخت رفته زیر شاخه بزرگ آلتی از این سوراخ میکند کوزه را
 بزرگ شاخه با ایمانی میآورند و همین وقت جمع شاخه ها را سوراخ
 نموده از شره و درخت قطره قطره میچکند و میبندند و صبح آب
 این کوزه با می کوزه را آب شود قبل از طلوع قباب سبزه
 از اطراف جمع میوزد و وسط همان جعبه ها سکوی بلند می باشد
 در روی آن سکوی خمیده با می خیلی بزرگی چیده اند که هر یک دو

و در شگ آب بکیر و از برای علما و بعضی مخانیان که اندام
 که از آب سبیل یا یا بخار سیر نمایند از این شربت شایسته
 که واقعا در طعم و مزه مثل شربتات قوچیات می باشد
 از مخان نیز بدست می آید و از شیرین مطلوب است پس از آن
 طلوع قیام نموده با که حکمیه بخداست و من آن خمره را
 خالی میکنند و بعد یکبار آن خمره را خالی کنند و شربت
 خمره را محکم و مضبوط میکنند قیام بند و تان که حرات
 اگر چه جدای شربت است آن خمره را در مقابل قیام حید
 و وقت ظهر از خوش خورش و از بعضی مضطاکم خمره را
 آماده شربت آب شربت قیام تمام خمره را در آن

فرا شیر که با که پستان خمره های می باشد خمره پستان
 از شگ بنمایم نیزند و از حرات شربت حل میکنند و شیر بخانه یا منیا
 با می جبر عام آورد و بهوم لباس منیر و شند رنگ شربت
 بسیار سفید و نه آن مثل مرغ لب شربت خلی مطلوب است و لی
 زشت آن تجریت که یکبارم یکبار آن مقابل شربت جام
 صبا می خورم شیر از شخص بر قدر بخورد و مایل است که ناراحت
 و کم شود قیت کثیر بی آن عبارت از دای شربت آب قبل
 از طلوع قیام حلال است و وقت ظهر خلاصه شربت خورند
 بر صبحا ولی عموم این بند و تان مولویا و مرا و بر
 ملک امل تنین این شربت و حتی راحلا و مباح می باشد و در

و اغلب آشکارا استمال نمایند شراب متعدد است بعضی نای
گویند در حدیث و سندی خوانند این را بخانده نامند و در حدیث
هر سالی یک کروم حاج و مصارف میسر شود و بخانده
و نماند به شهر که در کوچه و بازار با مسکن اند و نیزه شایسته
که در دستگاه امیر الامراء ایشان موجب خورشید نماید و در
بزار نیز میوند غالب اهل شهر بعلم موسیقی خواننده کی میسر
دارند در ایام ده روز مجسمه از برای اهل شهر یک ساط
تازه نشاء فوق العاده برپا شود که در هیچ جای دنیا
خوشی و سرور و تماشا بنظر ممکن و نیزه نمیکرد و در ایام مجسمه
از برای اهل شهر از بند و ملان کجید بزرگ قلی است که در ایام

خلق

خلق بخانده و چندین فریاد میکنند ساس بکان شهر در این ایام
با دوشاه شهر قوت کمزارند در ده عمت از و اغلب انجا در
با دکارانده و کثیرا خودش آورده طراف اگر فغانه
تقریباً بمیل یکسای است این خاطر می نمیدانند که در
سال یک مرتبه قدرت بیرون آمدن از فغانه پادشاه از بند و ملان
انجا محکمانند که منع هوا را امکان سیران بخانده دارند
و این چهاره با بشی و کار میارند و لذت ایشاء و خوش
دنیا دارند اندیشه زور مجسمه با بنیا از او می آورده است
که این جوان مجسمه بر دوشین دارند و بنها بیرون آورده
با محاوره و غمزه های عمارت شاهی که مشرف به بازار و کوچه است

نشست تماشا می جوهر و خلق را نمایند تمام طراف سیار
غرفه و بالاحاطت که هست که چه وقت و خندان افعال
هر یک از این خانها مخصوص خود نمائی آنچه جوهرات و اسباب
دارند و با سایر اسباب طریقی که خواب بر و آید و هم مختلف
برای خودشان شمع بارگاه درست کرده مثل طاق و مسجده
زده از کجاست و خبر و باده در غرضها جلوس میکنند
هر یک از این خانهای رسی و غرض داشته می کشند و با
زنجار می دست مشغول است تمام در و دیواران عمارت از
کثرت روشنائی قدیل فانوس چون در روشن است
از طرف آینه آینه آینه که چشم عشاق از دیدن بخارون
مالک

تا ملک الافان میان است از طرف عشاق زندان هر کدام
مال شمع چینی با هستند بحال کلر خان ظاهر نمایند و اینها
کس بر مقامی دارد بر بدن پوشیده و تن شیشه شیشه
و امیر و اکان بر کمان خاص عام با لباسهای روشن
و تا جایی مکل سجده ابرت نشان سر بر فلجی می گویند
و فلج را با سواد و جانی طلا بقره با قسام مختلف نشسته و با
نوک و تحلات با و در جلوه خودشان با طبل و شیپور و
دسته دسته از سر شب طلوع شهاب طراف کاشانه
این شمع با حی بنور را روانه و از میکروند و از روضه
از این عشاق با بران غریب با آن بستان ظاهر از آینه

وارند اینده روزه محرم کار عموم خلق همین است تا ایل صبح
کعبه بنها و دلها را طواف کرده صبح بر احسنت مرتجع کنند
تا شب و هم محرم که شب فراق روز وصال است هر یک از
هر یک از این سیاه شکاری بام آورده مرتجع میکنند
آن بابط بر بخورده و آن قباب در پرده حجاب مسطور شود
که انشا الله سال آئینده از خوف کوفی پروان مدخل شود
نموده منجلی مکشوف گردند از تافید خیزی که قائل سر
و میان باشد در شهرنت کربان موصیه دارد که واقعا با
موصیه باین صفا و روحانیت روزین مدینه نشسته
یکی بولیان معروف و مشهور حجاب است که از صحنای این شهر
مفسوره

مفسوره باشد مدون این مقبره شبت غنبر شربت یکی از اینها
خواننده و سازنده مشهور معروف حیدر آباد و دکن بوده است
که شتافصاحت بلاغت خواننده کی و صباحت ملاحت
منظوم و رباعی و مقامی فاشیاق بود نام می اسم کریمی
خانم غلارده نشین حبله زود و صمان جمله خوان عالم قمار
یکم افسر محل شیر افکن جنگ بهاد بوده است فی مشهور همان مقام
انجام متابعت حدی را قبول نموده و خود را از اندوده
امیری که شب و راد عوت نموده است ملجنای کلی بر کشت
صرف میکردند و حیدر آباد دکن محله است از انفا گویند
از اینها بیجا کار ایشان روکار در انجمله ساکن شدند

مثل عمل انجا قمار بازی و فعله کی چرا حیات رو کار یک
 میکند زنده نموده در انجا جمع شد و منقول کشیدن یک طرف
 و تریاک میباشند شخص چاره ان خود منقول کی منظر و بیان اول
 وارد حیدر آباد شد از انبای ملن خود گفت کرد و با تجمت
 و شهر غربت خود را بجله دارا اشفار رسانید و ادب منجم غیر عیب
 کردند که بر انجا منقول کاری بودند که بکلی از خود انجا شده
 هر یک عوض مهربانی شخصی چاره ان خود گفت شد الا حیره
 از انبایان که حرس او کل کرده بوده از ان خود سوال کرد
 از برای چه بکلیت کن آمدی گفت در منبری شنیده بودم
 که از بیم شهر یا حیدر آباد دارای الف و ک و ر هستند
 جاب

رعایت و ستان هموطنان خود از ان زومات انامینند
 با انجا آمد ام که از من رعایت کنند و در خصایل حمده او انجا
 پسندید و ما با هم را و او داشته باشد راه پاده با شمل عمل
 من حجه فروشی است تا کی دیگر بر سر آورد و گفت خباب خود را
 هر چه کفشی در شقی معاذ الله کو کفشی من بوسطه وطن پرستی
 راه مانی شما میگویم که از غم و الم و ر کار آسوده شوی و در علامه
 ایشهر خانی است مد تقایم کی ایشهر او خا نعمتی معتبر حیدر
 است هر درخشن در است که در آن جوتس از برای سوت
 بخیر می خواهد از برای حجه فروشی که پول را بدین بدو را بکند
 بکند تهر نیست تا کن دیگر مرشد است تو خود ترا زود برانی کار

بابت راجه خاتم درست شود چاره بخواب چشم گریان دل پیا
از جمع دیوانگان حیران و سرگردان پروان آمد مثل مرغ شایان
کردش میکرد تا خانه تهار اسیر غنچه باده بان رواق پیکر پدید
دید در تیت عالی خادمان جاویدان در کربان خایه خف کشیده چاره
آخوند عمامه و لیده و عمامی پوشیده و صورت ماکوس خود را
کم کم کشا که کرده بگریان خایه خایه خدایم اینجا مشکل مشرب
طرف از خود را گرفتند پس بیدار قاری چه انجام می گفت
بانواب علیه تها کار می آم هر چه صرا کردند که او مقصود خود را
مان کند نموده از خورشید بخوبی مبارک خانم عرض کردند یک آدم
چشمی سیر آمده بگوید تها را میخواهم هر قدر صرا کردیم
که

که مطلب خود را بگوید ممکن نشد میگوید خصا خودم باید خدمت تها برسم
انجام نمی شناسم نه چایه مفرمودند که او را بپا و زند آمدند خود را
خدمت جبین زدند از خود آن تملات ملوکانه را دید طایر شوشن را دید که
وارد و تاق ثواب و گن شد مقابل آن خرمین بر تیا و ده سلام کرد
دیدن حال آن لال را می کنی شد باب تملات خدایم آن است بجا
انویز خجالت و انفعال بزرگوار خدایم معمران محمد و باب
خدای خود را از آن جلوس داده با ناپا تا شیرین فرمایا
نمین از خود دل جوئی کرده بهمان ساعت یکی از خدایم خودش
حکم کرد که این بچاره غریب از راه دور آمده غریب است
خسته است حالش شست مفرقت همان نواز نمی بدهم او را

در بهترین عاقلان منزل پیدا نمودی مملویت پیدا در صبح عالم
لباس می بپایان فخر پیدا در وقت نماز بخواب و در وقت
مقصودات سوال خواهم کرد آخوند را آفریده همان قسم که ملکه
فرموده بود آخوند از چشم بیرون آورده داخل شربت کرد و صبح
زود او را حمام برده یک شستن او را که از سالها می شست
رنگ نمزنگاه خراکی بوده اگر شافک کرد و یک لباس
تمیز را آورده خود که در مدت سمر ندیده بود و شام آخوند
اگر شوق شوق نزدیک بود فریاد و غاب می کند
آخوند ریح طالع کشا بیرون می دهد شریاب خصوص که شد
روی می نشاند خواب جلوس کرده شربت شیرینی لایق است
آخوند

آخوند آورده پس از صرف کولات مدتها سوال کرد و بجا آید
می نگه جلا بجهاد آسوده و راحت شدی حالا من بحال منحل
حاضر هم که مطالب تمام بشوم و مقاصد تمام بمانم آخوند
سر گذشت و در خود او در شهر و دهائی خضرات را تمام آید
مدتها کشتاب آخوند من فرموده و مصیبت از زمین می داده
آن اشخاص که انبای طین پوشند و در شریکخانه من تارک اند
حون تو از روی صدق و خفا بخانه من می تراشد و بعد از آن
و نای می نامند و نام همان غریز من می که از تجارت و مساجد
سرشته و آتیه می من را برانی و گمانی می کنیم و خجانه
نظامت را از برای تو می گیرم که نمایی بخانه می و بهجای کلی

ناید بهی خوشگفت که تو جرات مکنه فاقا علی حال باشد
تجارت بر طبقیم بمانا تخانم حکم کرد حصه های جوهر
صدقه جوهرات متفرقه از حصه بیرون آوردند و حضور خود
نگینی گذاشتند که چشم احوال خود دام الحسره مضربه دید بود
جوهرات سه شد اول خانم بازو بندی است آخوند
که در هزار تومان قیمت است چهاره آخوند پس بعد از خدومه
که زیر روی جوهر را اندک گفت بدین کردن بند در ضعیفان
ریال قیمت از خانم خندید که شری که مانده تومان قیمت است
نزد آخوند که اشتباه ریال قیمت نمود بنحیث تمام جوهرات را
بهترین تریاق قیمت نمود خانم فرمودند سر رشته کار تو از
قیمت

از قیمت کردن جوهرات معلوم شد حصه جوهرات را برداشته
گفت لقمه های مال را پادند انهارا هم آخوند بخت مثل جوهرات
قیمت کرد روی کجواب چای بر شیمی حریر آورده و مقابل آن
احتمال داده لوح بخشد متاع که انهارا بعد از قیمت کرد بلکه
حکم کرد یکی اسبابا را برداشته از حاق آخوند اوقات بک
تخلی شد فرمود جواب آخوند متاع مطلوب اگر آوردم قیمت
از اصدی و کلیه تقاعده قیمت کردی معلوم شود میان
انسان نماند بدانکه دمی لایک متاع دیگر تو نماند اگر از
درست فهمیدی یک نعام سالیته تو میدهم و بولایت
بر روی آلا بقدر لایق خودت چند ریال تو خواهم داد که

شده بروی فراز جوتمه طاق است تمام لباسهای خود را
از آن نسیم خام بدوده لخت و پیرایش مله تابان در مقابل
آن آتش نادان استاده و سبک کرده امحادی آن بن لقمه
فرمودند خود را به تمناع سرشته داری بگو قیمت تمناع که قوت ج
و ابواب شوق است خدمت چشم اخوند که بان شعله طوره
نور افشاده بی خستیا خنده زده از غایت شوق فریاد گرفته
ما شاء الله بگفت آخرین بر این گشت قیمت تمناع دایمی است
و قوت و است این لفظ ما شاء الله مطبوع طبع سرکار عالم
فرمودند خود عرض این شایسته الله الله شب بھر جادو
هر قدر انعام بدست من پادشاه تو یکم اخوند گفت ای ملک جهان
وای

و ای جان جهان آن علوهت و مقام شوق که در وجود ملکه است
در وجود احدی انجس شرفیت خودت میدانی به تمناع چرخ
که مطلوب لقا و جانها با چشم او را دیدند و گویند که
از کرم و احسان ملکه افاق چرخ می کشود که من غریب میکنم
بوی آن کس مشکوی همانم فانی که این نعمت از من
بهر از حد سرانجام خدمت است ملکه بی خستیا بخند
و نه مودا خود معلوم میشود خوش آمد به اسم الله پیشاپیش
بکن و سبقت عقب کن اخوند خنده ساز جاست
کو ساله یا کر چرخ که از استازان در سرخوردن زمین خام
استاده هر دور از خام را گرفته لب را بد لب این بزم

گذشته مشول میدیدن سجدی که خانم ضعف کرده است
 بر زمین افتاد و خود غایت مستی که از این مرتبتی خود داشته
 فرصت خانم و دانا خانم قریب خبردار شود که او خود چو میکی سخن
 کل مثل خرس و بغل گرفته کام و لی حاصل کرده که از بر
 بیچک اموالین مقصد و ممکن میشود پس فراغت از کارها
 لباس خود را پوشیده خود را بر بند و اطاق مکرر بخار داد
 و این من قهر از میر لامه حیدر با و رسید که با خانم نجاب
 برود خلاصه نم مشب خانم نجاب میر لامه مشول خوانندگی
 و خانم که شخص امیرش نبه که قانع از خانم کوچه صند
 خوابی به مطلوب خاطر است کیفر جرم محمد کلل بجای بر
 مقابل

مقابل مهر شمع زده بودند که لکشت از خمیاری که میزد که آن
 کیفر جرم محمدان را برین جرمت کند میر لامه با کل منظم
 شمع آنها را بخشید و صبح علی الطلوع به تقاضای خانم خود را
 او خود را احضار کرده فرمود این کیفر جرم محمدان را بشناسد
 که دیشب از قبال تو بدست من آمده میدهم قیمت اینها را میدانی
 و اگر بدستم بدست تو میری محله دار شفا ایریخا از تنبیه
 بلکه تو را میکنند قیمت اینها و هزار روپیه است من پول نقد بگویم
 و یکصد و هشتاد تو میگویم که نمیبی صحیح سالم بر بند مبلغ ده
 روپیه نقد شد و بعضی با بجای تخفیه و هدایا داده و خود را
 محله دار الشافریه ساد پولها را نشاند و که ایریخا او را

پیشتر بخانه تقاضا داده بودند خود آن پهلوان بخت
 وارد محله دارالشفا مجلس اینجای هر چه شد کشف و تبحر
 از راه مافی ثانی بعد از فضل خدا مبلغ و هزار روپیه و هزار
 مختلف از لطاف ملکه آفاق تعالی سید است یک عالم
 بهتم که بروم صفحان اینجای که مشغول هر شب بود و سالها
 در حیدر آباد مسکن داشتند ای و روپیه بود و دیگر کار
 سک میگذرانند از شنیدن بیانات خندان شاه بک چهره
 آمده مدحش شنیدند و خندان را زیاده کردند که یک شمع
 ما باس که از تمام مافی نذر می کرده بشم آدمهای ملکه
 آفاق را تعالی که شد که این کافر نصیب آن که کجای بود

عاقبت

عاقبت در آن محله دارالشفا پروان و در مملکتی سازید نموت
 و فوت یکی از نجاتی فاشه که ایرانجا خنده خوانند و شهر
 است بخانه هزار نفر سازنده و نوازنده است جمیع هزار و یک
 این شهر در علم موسیقی تامل می دارند و عالم موسیقی را بدست
 شده است خود هنرهای و علمای هنر و در علم موسیقی میگویند
 در هندوستان بحمل شده است شبانه روزی چهار ساعت
 خوانند که علم موسیقی چهل و شش مقام قرار داده اند مثلاً
 ساعت خواننده سازنده و از روی علم که مقام مخصوص قرار
 داده اند که از مقام اگر یک سر مو خارج شود آنجا را از مجلس
 پروان میکنند خواننده سازنده و خواندن ساز و بان یک

آهنگ تلاوت نمایند و از بار بار می باشد که خارج از قاعده
در باب سازدن خوانندگی صدرا جلد کتاب تصنیف کرده اند
اکثرین و در کتب بواسطه تحصیل این علم از فرستادن بهر
آمد با کمال حمت و شوق تحصیل تعلیم تکمیل کرده و بکمال
مرتب میکنند در این علم مستقیماً در راه کمال رسیده اند
بسیار از آن خواننده که در این شهر آشنایند و در
اهل طرب هندوستان بشید و بخوانند محل منزه اهل هندو
خواهند شد و از اهل هند عبارتست از بار کی در باب و
کتابهای است تمام مراد و برکنان شهر و قلات خوانند
در علم موسیقی صرف کرده اند تکلیف کافیه خود را بخوانند
ترتبات

ترتبات حکومتی و لوازم حکمرانی از روی نقشه و قوانین کلیه است که
و خطبه بنام پادشاه حیدر آباد و کن است خلاصه ترتبات سلطنت
پادشاه مسلمان و فرمان فرمای حیدر آباد و کن است بهر ترتیب سلطنت
ندارد اگر چه در ظاهر از اهل سلطنت بهر ترتیب بهر ترتیب است و با تمام
شیعه نالی ایران را و مرتب مخصوصی اردو با اینکه جوان است
چندان شغل امور و عیش و طرب اردو زبان و کلیه فای
خوب میداند و نیز از نجیبی نالی ایران در حد متناهی شهرهای
مصاحب و مدیم خاص هستند و بذل بخشش عدالت و سخاوت
افاق است و وضع برات مد کافی و در لوازم حکمرانی مطیع و
انگلیسی است با فعل در مملکت هندوستان در میان ملوک الطوائف

ایمان نوابهای هندوستان برتری اردو چهل کروارین
مالیات مکمل و دوزخانه جواهر و جواهرات نقد خلی خیره اردو مکمل
این شهر را زکوٰه کشیده مقام پادشاهی با فضل شایسته
هندوستانست محی الدین جان بقبایمان به وزیر اعظم این
است این وزیر اعظم دارایی مقامات عالی شایسته زکوٰه مکمل
و تمام همراه دربار شهر معدلت دار مسلمان شخاص محرم
و ارجان دل و لشواه دولت نظامت شدت شرح لات

حیدرآباد و کج با فضل عرض شد ۲

شرح حالات و معالجات الیای و دوات

قسمت ممالک مغربیه و شمالیه

از آبادی که از شهرهای قدیم هندوستان در قسمت
جناب محبت شود و تحت کیان حکام انگلیسی که ممالک
و شمالی هندوستان تحت حکومت ایشانست از آبادی
و کار و دواخانه که مندرین کلین از وی علم هندیه
و خواه خود از طریق نقلیه را تحفه اند و یک نسخه خطی از این
این قلمه کشیده اند و تحفه فوج سران انگلیس در این قلمه
نمیدهند و خیره تورخانه در این قلمه تجدیدی است آنها کرده اند
که از برای این بحال حکایت کار خواهد بود و در این قلمه

خانه

خانه در این خانه عمارت عالی و جایانهای وسیع بسیار خوب ساخته اند
در شهر دور و دواخانه بسیار بزرگ بهم پیوسته اند و دواخانه چنانکه گونا
که در هندوستان از این دور و دواخانه بزرگتر و دواخانه نیست این دور
خانه ها محل پرورش کل قوم هندوستان عقاید آنهاست که این دور
خانه در دشت برین است انگلیسها بحال منبع این دور و دواخانه را پیدا
نکرده اند و بدین است که عقاید قوم هندوستان که هر چند این دور
در شب است هر چند خدائی که محبت آن را ستاره ها
اسما را پرستد سالی یک مرتبه میان این باب و عمل کند و
از آب بیرون اندر معاصی بر می پاشد و دشت غبرشت از
برای این و جب خواهد بود بواسطه این عقاید قوم هندوستان

از هر فرسنگ از زن و مرد سیه فرویده از برای نجات
 این آب بماند و خاسته های مردمانی خوشان را او در این
 میزند اغلب بختی که این و خانه منزل نموده هر روز غسل کنند
 در وقت شستن شیه های با و از این آب بپرند و بجهت ترک بیماری
 بپزند همان طوری که دولت اسلام تعاید یک نایت که بلا می
 واجب بمانند و میت های خود بپزند در آنجا و فن می کنند
 قوم نبود هم در این موقع همین است سالی که تیره در کنار میرود
 بازار عمومی میشود مدت دو هفته طول این بازار است از طرف
 و اکثاف عالم کرده از ارجحان و قوم بنمود بجلالت
 عیان و اطفال را جمع شهرها و کوچه ها و کوهستانها از برای نجات
 این

این آب جمع شوند و در کنار این و خانه قلعه را چادر پوش
 رده های محدود و محدود و در و از این و خانه مال صدار
 نصیر میرسد و تمام بند و ستان کس تراعی دارد و این بار
 میفرشند و در تکلیف این دو هفته بکنند و غیرا به و چای بپزند
 فایده این چند روز را بگویم که اگر تو توان میشود یک سال
 در این چند روز بپاشد که از تصویر و یا سس انسان خارج است
 آخر که زود حرکت زوار است بگویم قبل از یک بیت رو و از برای
 خالی شود و قریب بی حمل براد لاک با سنگ و تیغ چهره میشود
 اگر یک طرف مردمان دست اطفال خود را گرفته حرام است که از خانه
 میانند در زودت لاک نشسته موسی هر و شش سبیل و از روی خود

مهر اسد لعل با ب مهر عوطه خورده پروان مده کل کل
خود آفریده پس از انداز طرف دیگر خانهای جبهین با کیوان
عنبین که سالها می آید کیوان مشک فام را که پیوسته عطر
و عنبین بر دوش داده اند در زیر تار موسی مشکین برادر لعل پریان
اندر من مشک را باز نمود با طرف سر کردن پراکنده کرده
برده نفرین با هم همسار کشیدند و از راک هندی هم آوار گردیدند
بیت رودخانه آن جوق پر می میخوامند چون باب رودخانه
در کنار آن حلقه زده آن لاکهای چرم خور را بتجای می
ترشیدن زلف آویزونند از دهن آن دوشیه تان چاه
ساز تمام کیوان خود میباشند و در آن آب گل الوه
کف

کشف قوه غوطه خورده پروان مده بابل خندان غزلخوان بهیچ
تبریک تنب میگویند در اندین ضلالت بنیان خرمنا اکیوان
رویم شجیه تا جبر کمانی کلین ز برای خریداری کیوان خاصه است
انچه کیوان عنبین خوابانست از روی خوشنما صید بهما
انها را تعبیر داد بنجانهای فخری مبلعهای کلی منیر و شجیه
کلیس مصنوعی عاریه میسند از زنجیر پس و پس و کل کل
انها را هم منیر و شجیه را توبره و پاسبان لایع می
از انبات دولت کلین فایده کلی میروند و از نو هم کلین
برجیده میشود دولت کلین روی نیر و خانه کلین
محکم قندی شجیه است که تقریباً یک کروم حاج ان مده

پل مرتبه است مرتبه اول اه سواره و پیاده است مرتبه دوم
از برای رفتن کاسکه و در شکه است مرتبه سیم عبور کاسکه
سجاری است این شاع آن بازین و جاده تخمبازی فرع میشود
این و خانه و در از فرع است و کنار این و در خانه محل
عموم خلوت است در شهر سلمان پل تن بعد از شان از بند پور است
و شهر بسیار مزور است آب هوا و صفا و لطافت
بهر از شهرهای نجابت و شنائی شهر از چراغ کار است
از اهل طب قریب شهر خاندان و سازنده از رخا می و
مخوش بود شهرت شهر آله با و تنب شهرهای هندو
بهر شهرهای فرکت مان ساخته شده که شهر از آب هوا

و صفا

و صفا تمام عمارت و خیابانهای نجما موافق و نخواهد رسید
انگلیس ساخته شده خیم محل شهر جگاه ابانی شهرت که در سایر
نیت اول این و خانه و کنار دویم غایت که موبویم و مملکت
تقریباً یک میل کلیدی اطراف محوطه این باغ است خدین با
و این باغ ساخته شده که تمام درختهای آن غلبه درخت
اندر و در قمر کل بر شمس تمام اندر شما هم پوشیده است
بطوریکه خیابان ملک قباب نمی مند چون مالک سد و
سرمایه نخی ندان نمیشود و حصار فصل این باغ همیشه خرم
و تمام صحن باغ از گل کاری فرنگی مرین است تقریباً صحن
این باغ دولتی بهر از فرع زمین میشود باغبان و زمین

باشکال شعله جی با اچمن غلب با ر خیره باوغه بندی
 وکل کاری کرده اند غانه های گلست من باغ کر افغان
 عادت نموده اند در یک کل خانه سر پوشیده انسان که وار شود
 بواسطه چمنه ای ب خیره با هو برودتی پیدا کرده لباس انسان برود
 و ترشح ہو تر شود جایی که از انجا خاشه چمن نبه را وار
 میشود و طراوت هوا لازم پوشیدن لا پوش شود و غله و کل
 انگلیسها جهت اقطاع عالم جمع کرده در انجا کل کاری کرده
 یک در یک نخ روز امکان ندارد که شخص تمام کل کاری باغ
 از روی بصیرت مشاهده کند و سب باغ یک چمنی است مطمح بعد از
 مشق در انخله و طهران بر و طرف عصر سیه عقب لغروب مانند

(انگلیسها)

انگلیسها انکار خاجات و تفریغ است اگر دهنه لیا بس مید
 قریب شش هزار خلق کلست و سب باغ میشود و در ان چمن
 کلزار خافهای کل خدا میروند و طحال شفت ساله تا بنفیت ساله
 در وسط چمن مشغول بازی هستند و در یک چمن مها نما بسیار که
 ساخته شده ام این همان جای که اسب است قریب چهار
 صد لی و نیم تحت مقابل مها نما تیرت تمام خیده و در
 اچمن غارت سار عالی طر کلاه فرنگی را می ساخته و بسته
 نوک چاخی های کلست میان این کلاه فرنگی چا طراف
 باز است و نهجات بصیرت دن نزدیک مشغول هستند
 و تمام خرنامی و شیه و طحال کلست لباسهای لوان

و سر زینب و همای قشایان با اسبک و انعامات موزیک مشغول هستند
 زن مرد و پسر و جوان از قصه بازی خسته شده همچنان قیام می کنند
 و آتش خسته گریه بر سر میله دارند و از آنها نوحه می آید و می گویند
 قرب خواجه طایف و قافیه و مقامی دارد و شنیده می آید همچنان از
 حیرانگی لکنت و غروب با چهار ساعت است که شده
 از برای تمام خلق باریست میگویند روزی چهار روز و شش روز
 است که عبارت از شش هزار تومان ایران باشد و دیگر آنکه کلیسا
 که غلبه نکسین رفته مانده اند و نه یک ملک از مدتی است
 این کلیسا را منازعه تمام است و قرار یک از شش سال
 رسانیدم گفتند که در نهدت سیال چهار لک روپیه غارت

یک

یک که در تومان ایران باشد مخارج شده است یک که در دیگر مخارج
 میشود بعد از آنکه تمام شده تمام در دیوار و سطح کلیسا و کنبه
 سنگ مرمر ساخته شده است و در این سنگها را استادان
 چنان جسم پویش و پوینده روغن و ده است که انسان
 در زده بین میز این سنگها را بدقتی که اوقات بسیار شایع این
 چشم انسان خیره و اشک آلوده شود و تمام طرف این کلیسا
 چمن و درختها می چنگلی است و اتفاقا یک هوا می روح پرور می آید
 و قوی انسان را و میشود کلیسا روحانی را در که شخص انسان
 بعد از حیات فرکار مرگ خود را از حد نخواهد که در کلیسا
 او را و فریاد میزند محل نضر حگاه و دیگر یکی و خواهر جناب و کلا

حوآن ب روخا محل ترش قوم بنودست کن این خواجده
 هزار شانه شانه اند غلب شانه اما از سنگ مرمر و از کفر
 و سنگ موسی که رنگ سیاهی شفاف است در شانه
 و این سنگ سیاه معروف است سنگ موسی در شمع و شامی
 الماس سیاه است در شانه از برای ترش محبای سنگی
 مختلف برشته و نصب کرده اند غلب این تنها محبای
 فیلت زنی و بخلوی آن مجسمه آن مجسمه که فیلت دارد
 بند حیا و آرام رام گویند خالو کانیات میدانند و زن او را
 چند میگویند و او را معوقه و وسیله مقصودات خود میدانند
 خدین بر این زمین آن شانه ها مجاور است از دوات و نعلب

مانده با سعت از شب گذشته شانه ها محل صدر از پر قوم
 بنودست این بهما ترک نیا کرده شمع را نیت اندر
 ما و ای اینجا شمع شانه تمام بدن اینا عریان است غنی
 اینجا منحصر است بر ذری شانه ها خود بوده غلب با جوات
 وحشی انس از لذت و عیش کافرانی نیا محروم شمام
 عس خود را برایتی شمع میکند رانند و در بین رانها
 دیده شد بر زمین می کشید شمع اندر او کف دست گذاشته
 و شمع را بر او تحفه دست بسوی آسمان در کرده و شکسته
 و بر شمع از شمع دست و پیرون آید با عیدین احمد
 بنو حرم شده در شمع مقیم که نشاندند سال

در یک توفع نشسته کی میکند دربارش شجابه جو کی بزم
 در سایه درختی و پوت نفس خود را بدخت کوبیده تقدیم
 زرع فاصله نشسته زخا و مرد با کل بر او میرشد یک
 میمون ششی در خدمت آن نشسته مشغول خدمت و بود آب
 غذای او در دست میمون بود هر فرمائی با میداد بجا میداد
 از بر همین بیکر پرسیدم که این شخص چند سال است در اینجا
 گفت این پسر همیشه زاده است از سن و آرد که کی باین
 قدم گذاشته پوت است خود را باندخت کوبیده ترک
 لذت کامرانی نیار کرده چهار ده سال است که در این
 پرسیدم که تقدیم زرع چاک چرا الت این دراز شده
 بواسطه

بواسطه حرکت هر دو که حرکت کرده پرسیدم فایده بکار
 چو خیر است گفت یا صفت کشف فایده یا صفت این چه خیر است
 محبوب القلوب ام لام است یعنی خدا بر نیکی از شوهر خودش
 اکتین شود آمده و هر نیکی میخواهد استن شود این فرزند را و
 سوال میکند که اولاد و کور میخواهد یا ناث هر نیکی طلب
 اولاد است میگوید من پسر میخواهم یا دختر و دانه خود بوده
 بآن زن میدهد بیکر خودش بخورد بیکر اسویش هر اولاد
 یکی ناث و کور میخواهند در وقت تولد مطابق میخواهند
 این میمون و میمونهای ششی از بخل از برای پسر مرغ میدهند
 زبان میمونخار امیدند از نیانات بر همین خیلی تعجب کردم خلاصه

مقصود از شرح آله بادست اغلب از قوم هندو در این
مستم مشغول غرادر می سواری حضرت خا مس آل عبا
علیه السلام است عقیده این قوم بت پرست و حسی است بجهت
سید الشهداء علیه السلام است و گویند که عقیده اینها از بعضی
مسلمانهای علم بیشتر و بهتر است مسلما کسی که ضرورتی در
حضرت سید الشهداء نمیکنند مذهب این قوم هندو محفلت
اغلب اینها ثواب و ستاره را میپسند و بعضی من
و فیلسف را میپسند ولی عموما کا و پرستند که
جمع حیوانات حرام میزند و گوشتهای آنقوم هر کدام
را سرکار خدیو در راه خدا آزاد کرده این کارهای

دریان

در میان کوه و محله در کمال آزادی میگردند و میخرند و میفروشند
در دکان بقالی میسند و آنچه که در دکان بقالی است تا شنبه
خوردن پسند این چهارقال قدرت اینکه دست بجا در انداختن
کنند و در بعضی اسطه بقالها ترسک و با اجناس خود را در
دکان محفوظ میدارند و اینحضرت کا و را حیوان مقدس میند
و رسم های عجیب و غریب دارند که نخواهیم تمام تریات بنده
اینجا را بیان نمایم خالی از تصور خواهد بود و منزل یکی از حکام
هندو همان بودیم دیدیم در وسط حیابان صدای موسیقی
و شاره بلند شد و جمعی زیاد اطراف و نظرن مردم
و پول سیاه میباشند و از آن مردم دیدیم که در میان پول

نفعیه را بحسب تبه اند ضعیف فرموش است مرد که سفید پوش یک
 و تمام سفیدی خون آلوده بر سر آن ضعیف اند شسته اند و حبیب
 با باز و دل در طراف کوه میگرداند از یکی سوال کردم این
 هنگام است گفت اینجا عروس و اما و شمس دین امین
 انیت که در شب فاف اما و عروس تصرف کرده آن تمام
 خون آلوده کرده را باید عروس و قصبه از برای شرف در خود
 نصب کند و امین قبا می خود اما و امین قبا می اما و بنده واضح
 از ظهر در میان کوه و بار اگر کوش کرده بعد بخانه خود برگردد
 پرسیدم اگر اخیر بکره باشد خواهند کرد گفتند خراج
 عروسی اما و از پدر ما و عروس میگرداند و از زنا میمان

طایفه

طایفه پرون میکنند و آن رقه میان نجان فاش شده
 از ادبی مشغول کار میشود این است شرح حالات معلوما

آله اما و امین تفصیل است

شرح حالات معلوما شهر لکنه که مای تخت قبا که او دست

شهر لکنه که در اسرو مالک نستان است پیش از این
 پای تخت سلاطین شیعه بوده است از عهد صفویه که
 سلسله این سلاطین بوده تا عهد این پادشاه حالیه سلطان احمد
 علی شاه پنج پادشاه عالمقد سلطنت کرده اند از این جراح

هندوستان بیوچند اوده خطبه و بکه باسم خود بنمود
 سلسله و دو دمان جلیله از سادات جلیل القدر بنیاد بود
 که در عهد سلاطین صفوی انجا رفته از شجاعت و قدرت فطرت
 خودشان عالم گیر و ارای سلطنت تاج و تخت شده اند و یکصد و
 سال سلطنت بکمال اعتدال کرده اند و در این و خیرت سال بکلیت
 بنیاد این چاندان جلیله را از روز من محو کردند و سلطنت
 سلاطین را از روی هر چمن بی انصافی بر باد فنا دادند و
 انقضای سلطنت این چاندان جلیل و دو دمان پس از انکه
 مالیات ملک اوده که امروز در تصرف دولت بکلیت است
 از حیل کرد و تومان ایران شیعه بمالک هند و ان کشور بوده

لسته

البته هر ساله از طرف پادشاه قریب یک کور شتر برای طلب
 و سگین که برای محاسن و نجف اشرف کاظمین علیه السلام میفرستاد
 همچنین هر یک از علما و فضلا و شعرا و ارباب قضا و سایرین که بکند
 میفرستاد از طرف پادشاه از برای انجا همانند از مشخصت یا وقت
 که در شهر نبودند و در آنجا همان خوان نعمت حکومت پادشاه
 و نگاه بودند و در وقت مرضی مبلغهای کلی مخارج را به مصارف
 سوقات میدادند در عهدین پادشاهان که او پادشاهان و کور
 در شهر نبود بکلیت از قوم هند و هندوستان بودند که آنها
 بنی میگویند کار و شغل عمل انجا از انات و کور انیت که گفت
 و قافورات تمام ایالتی شهر را هر روز و در هر صبح عصر از خانه

بیرون برده بدیاری میزند و پست ترین قوم هستند که
 را حلال میباج میدانند گوشت اسب مرده و الاغ مرده و
 های پید را خشک کرده میخورند و اینطایفه هر دو مسلمان نبودند
 بشده خانه های آنها همه از شهر خارج شد و عهدین پادشاهان
 و شهریاران مقدار اینطایفه که پست ترین قوم هستند و
 آنها تمام مازنی و طلس بودند و عهدین پادشاهان و
 سکه نرزه اند تحت سلطنت این پادشاه را میتوان گفت
 که هیچیک از سلاطین و زمینداران این نژاد نگارنده خود
 نگذردم و در تحاکب اطلاع کردم گفتند میراث خزانچه
 پادشاه باین کنفر پادشاه رسیده صد کرد و شریفی و

سجاده

سجا که در رویه خزان این پادشاه موجود بوده قریب
 و هزار نفر از ارجکان نواب های قوم بودند که هر یک خود را
 پادشاه تا جدا میشدند و در بار این پادشاه بسمت نوکری
 خدمت میکردند و در وقت سلام روز عید تمام نوابان و ارجکان
 لباس سلطنتی پوشیده و تاج شاهی بر خود گذارند و در بار
 این پادشاه صف زده ایستاده بودند و خود این پادشاه در
 روی تختی جلوس کرده و تمام پایتخت از جواهرات مفت
 رنگ بود استادهای زرگرهای هر خنجر و طلا و سرباره
 زینت تخت پادشاه ساخته بودند و بدین یار تخت پادشاه
 نصب کرده بودند تمام این طلا و سرباره جواهرات

ساخته بودند و این طایفه را هم مصروفی طایفه مصرانی بکتر
ساخته بودند و چنان تعبیه کرده بودند که این طایفه را هم می
شد
که مثل ساعت کوک میگرداند و این طایفه را فریاد زده از
وین انعامات میکش و غیره مقابل شحت پادشاه میبخت
و خود پادشاه تاج شاهی بر سر داشت و در آن تاج پنج پاره
جواهر نصب کرده بودند که هر یک در اوجی خراج میکشید
در مملکت هندوستان رفته هزار سال قبل تاکنون هیچ پادشاه
روزمین خزان و فیس و تحولات جواهرات این پادشاه را
ندادند و این پادشاه امجد علی شاه بود که مامور
هندوستان را زنده و مسلمان باج و بنده این پادشاه بود
که تمام

که تمام بختی از او بر نزل بودند مدت حمل و بار سلطنت کرد
و تمام اوقات خود را در شطرات لشکر و کشور مصروف داشت
و بخش آن پادشاه عالمیقد از پنجاه هزار روپیه بود بعد از
آن پادشاه واحد علی شاه در سن پانچ سالگی شجرت طلب
کرد و سکه خطبه باسم این پادشاه زدند و او ایل سلطنت این پادشاه
که بعد از پدر مالک تاج و شجرت طلب کردید بجهت پنهان اظهار
یک خدی نامورات لشکر و کشور سیده کی کرده اوقات خود را
در مملکت داری مصروف داشت دشمن مومی مدعی در نظر داشت
یکی از نوابعای کوکرت شک ظریف خود را که در زمان بعید با او
همراز و همراز بود و او را صدر اعظم مملکت خود قرار داد و وزیر

کسب جادوی خود را کاشتن و عمل خلع کرده و زاری جوان نکرد
و بی نادان خود را صاحب منصب کارهای دولتی خود کرد و عظم
و سپهسالار و زاری کشور همه جوان از قشای خوش بودند
پس از آن از تزیینات سلطنتی فارغ گشت بنجای باغی طرح عمارتی
که در مقابل شست شد و یک شب فکری که در این عصر
این پادشاه پیدا کرد و باز در عظم جوان و زاری نادان
محرک خیالات پادشاه گشته هر روز ذوق و شوق خیالات
پادشاه و افزون آمد و پادشاه فرستاد از کثافت و قضا
عالم منتهین معمارهای هر جمیع آورید که شهر گنبد آفرین
چون تمام شهر گنبد خنجر را راست و در و جای بسیار که قدر و قیاس
نرینده رود

۶
زاینده رود از میان شهر جاریست و میان شهر محوطه را از بر
ساختن باغ شهاب که فرمودل بستاری معمارها و دیوار باغ مثل
دیوار قلعه صاف تر و محکمتر کرده تقریباً اطراف باغ یک میل نکستی
و در داخل باغ هزار و پانصد غرقه تخمائی و فوقانی ساخته غرقه را
بطور سربارخانه های ایران ساخته شده برکنهای مختلف ایران
ساخته شده برکنهای مختلف ایران حرد و طلائع و شتاب
های چنی وندی رنگ شده از تعریف و تمجید گذشته است
و پس از این عمارت از برای جلوس پادشاه عمارتی ساخته
تا لا بسیار بزرگ بهم پیوسته در وسط باغ ساخته شده و
و بسیار انعام و تحایج مرتبه و بهم بسیار بلند می ساخته چون آن

پادشاه در کتایبهای فسانه خوانده بود که خسرو پرویز از روی
عشرگاه خود بنقش کنسید ساخته بود این پادشاه از روی نقشه
پادشاه ایران بنقش تالار بنقش کنسید از سنگهای مرمرین
تحقیق ساخته است بقدر دو کرو تومان ایران در این تالار کنسید
حجاری کرده و طرزهای فشنک ساخته است که بنحویم وضع
ساختن یک تالار مفصله پانفتم اولاد نظر از این عمارت
خواهد آمد و بناغ را قیصر نام نهادند اکنون بناغ عمارت
در مملکت هندوستان ولین نامی است که وادع علی
و صفیه و کارایو کار کرده است تقریباً یک کرو و طای
و عقیق لا جورد و کنهائی شاهی در تجارت بنقش تالار بنقش
در مملکت

و معلوم است تعمیر آن خانهها و درو و مصالح و مصالح و مصالح
شهرهای که اطراف ملت گذشته بود تا میامین منجاری و قلع
آخر از دولت بنده کردی از روی تصانیف ملاحظه فرمائید که کار
از پهنی ملت است که همان بنقش مثل تمام سربازان که میامین عمارت
و از بنده منجاری و قلع و دولت تومان بنحویست عمارت
و طالع من سالی سربازان کمال عمارت خوشتر است و بنحویست
که از این ممکن نشود در چشمی قیامت که عمارت فلاکس و طالع
قوس قزح پوشیده است که از این بنحویست قوس قزح
که در عمارت و سربازان تومان است در عمارت و سربازان تومان
لا بیک که بوسطن آن سنگ خونی بنحویست در سربازان

یکصد و بیست تومان به حکومت افسر دهم انانالیه هم خطبه است
خودم را یکم طلس کل را تحمل کرده در دوران باشد که نصف مهرش
مخارج متشکانه کرده و توفیق بهت مهرش بود که کسی در مال مراد
کرد و فرمود منقذ است بحیال العالم دولت سلطنت دارد و دوران با
معارفین فرمودی است که انهمه کی باشد مرا به معارفه که در
نیز از تومان میت بخدا سوگند که یکم طلس را در فرنگی که می
نامم مسلمانان نهایی می باشد قضا می اطاعت که
از قاجار است تا راجع کرده ایم که روی می آن کی
طلس کل را تحمل خواهد کرد یکم بهت طاق و تون
مهرش و از این مطالبات که هر جای ایم مقصود این یکم

در چاپ خایه درین پادشاهان و مملکت ایران منحصراً میرزا
 و در آنجا و طهران و لایم معظم مکید است که چنانچه دارم
 کتابت ماسالی و همان مال تجارت منتهی می باشد که مملکت ایران میباید
 یکدست که چای خایه فی مایه از خوشتر از تومان میشود که ایران
 باید در آن از این سرهای تومان فایده ببرد و چاره این سر نه از تو
 و کتابت صحیحی سوده شوند و مکی از شخاص ما بهر با علم طهران
 سر اخ دارم که در دشت سیال عمر چهارده جلد کتاب
 کرده تمام کتاب از برای ملک منتهی است و این را نویس
 که این چاره بواسطه عدم غنیای نقد بر ما ندارد که تمام
 کتاب را چاپ کند و نقد بر ما دارد که از برای کتاب
 یک سال

یک سال سنه خود صرف نماید و منتهی شش ماه یک علوم
 و صنایع مملکت ایران مرده و فانی است اگر کوفی اشخاص
 از برای فایده خود و خواستهای حاکم کتاب خواهد بود علیه رحمه
 و کلیات شیخ سعدی از برای ما فایده فرستد که برای فایده
 شده است و منتهی صرف دشت از این فصل کتاب باشد و نموده
 حاکم کنند و دارم تمام طهران از روی سلامت و است
 هم خود صرف یکدست که چای خایه در طهران آورده که
 اسباب رفاه و سهو و کی شخاص با علم و فضل و افراسم او نیز مید
 داری و سر کرداری اما مملکت ایران خواهد بود
 هزار جلد کردم که شش و پنجم نبود برایش سر هم کردیم



حکایتی دهانت گوشش من این در نصیحت حکایتی ته گفتم
 بر خم خود حکایت کنم ز توبه حجت که شدت ملامت کند منم
 براه دیردن ارشست باطل که کردم ایام تقدیر و سع کوشم
 از موهبتان منعمم عظیم اگر خطائی لغزشی بیات این کتاب
 شده از روی لائی و قانی صرف نظر غلطای آن فرموده که گاست
 آن را قدری سواد می و کلام تر بر نموده ختصار آن کوشیدم

که تعب آنقدر لقا صلی الله علیه و آله محمد اس

منزه علجان سرشته و اسواره فی شهر
 که کلام کرده می و کلام تر بر نموده ختصار آن کوشیدم
 که در حقیقت با هم نموده است



